

## جلسه نگارش به مثابه سلوک

تضمین روزی. جلسه ۸۶

علی‌رضا بنیادی. ۷ آذر ۱۳۹۶

خودت رو واسپرده‌ای. سال‌های زیادی از عمرت گذشته و حالا به نظرت برای تغییر دیره. اصلا چه نیازی به تغییر! مگه اون همه تغییری که تا به حال تجربه کرده‌ای کجای زندگی‌ات را گرفته. بذار هرطور که پیش اومد، خوش هم بیاید. سر وقتش، سروکله‌اش پیدا می‌شه. پروژه‌ای، کارِ پاره‌وقتی؛ دفتری، اداری، نیروی خدماتی... اصلا چه اشکالی داره. کار که عار نیست. شاید هم استخدامی رسمی و دائمی؛ حالا بذار تا وقتش برسه!

اما خب ماجرای روی دیگه‌ای هم داره؛ الان از کجا بیاری که بخوری! نمی‌شه که با این سن و سال دوباره بری سر سفره پدر و مادرت بشینی. اصلا خودت به جهنم، خورد و خوراک و رخت و لباس نون‌خورهات رو چه میکنی! نه.. باید کاری کرد. باید آستین‌ها رو بالا بزنی. از قدیم هم گفته‌ان از تو حرکت.. نمی‌شه که بشینی و دست روی دست بذاری. مگه آخرین بار رو یادت نیست. این تو بودی که رفتی و خودت را به دوستان تحمیل کردی. اگه نرفته بودی که... اما هنوز هم نمی‌دونی کار درستی کرده‌ای یا نه.. احساس می‌کنی خودت رو شکسته‌ای.. انگار که به اون‌ها رو انداخته‌ای و خودت رو تحقیر کرده‌ای. واقعیتش اینه که وقتی خوب فکر می‌کنی می‌بینی قضیه را می‌شه طور دیگه‌ای هم دید. این‌که اون‌ها به کار و همکاریت نیاز داشته‌ان و حالا هم نیاز دارن و تو خودت بودی که بعد از این حسست عقب نشسته‌ای و به همکاریات ادامه نداده‌ای... این‌که...

- آخ... بس کن لطفا!! چرا این‌همه فکر می‌کنی...
- فکر... کار تو فکر کرده.. مگه بدون فکر می‌شه کاری از پیش برد..
- همین دیروز بود که فلانی بهت زنگ زد.. یادت میاد.. می‌خواست که برای کار جدیدش بری دفترش.. اما قبول نکردی.. دفعه قبل خوب سرت رو کلاه گذاشته بود.. اصلا یه جوریه.. هر بار به بهانه‌ای بیشتر از قبل ازش بدت میاد.
- هفته قبل چی؟ بهمانی که آدم خوبیه..؟ اون رو چرا رد کردی؟
- اون که کار نبود.. یه پروژه‌ی از پیش معین. باید هرچی اون می‌خواست و هرطور که دوست داشت رو انجام می‌دادی.. میرزابنویس که نیستی
- ای‌وای که چقدر حرف می‌زنی...

ندایی همه این صداها را در درون‌ات خاموش می‌کند:

..و بدانید! آنچه از دنیا بکاهد و بر آخرت بیفزاید، بهتر است از آنچه از آخرت بکاهد، و در دنیا زیادت آید. چه بسیار نقصان‌یافته‌ای که سود برده، و زیادت‌برده‌ای که زیان کرده. آنچه بر شما رواست و بدان مامورید، وسیع‌تر از چیزی است که شما را از آن بازداشته‌اند، و آنچه بر شما حلال است، بیش از چیزی است که بر شما حرام کرده‌اند. پس آنچه را اندک است، به خاطر آنچه بسیار است واگذارید، و آنچه را بر شما تنگ گرفته‌اند، به خاطر آنچه بر شما فراخ کرده‌اند بجامیارید. روزی شما را ضمانت کرده است و شما مأمور به کردارید. پس مبادا خواستی آنچه برای‌تان ضمانت شده، مهم‌تر از کاری باشد که بر عهده دارید. با این‌که به خدا سوگند، شك بر یقین روی آورده و

آن را از میان برده، چنان که گویی به دست آوردن روزی ضمانت شده بر شما واجب است، و به جای آوردن آن چه واجب است، از گردنتان فُتاده. پس به کار پیش‌دستی کنید! و از ناگهان رسیدن اجل بترسید، که امید بازگشت عمر رفته، چون روزی از دست شده نیست. آنچه از روزی از دست رفته، امید افزودن آن در فردا رود، و آنچه دیروز از عمر رفته، امید نیست که امروز بازگردد. که امید به آینده است و نومی‌دی با گذشته، پس چنانکه باید ترس از خدا را پیشه گیرید و جز بر مسلمانی ممرید. (خطبه ۱۱۴)

شک رو کنار بگذار.. به همون چیزی که می‌دونی عمل کن... اگر داری انجامش می‌دی، تردیدها و وسوسه‌ها رو از خودت دور کن.. تو به همین انجام دادن موظفی... و نه بیشتر.. پس خودت رو با این همه فکر و هذیون اذیت نکن.. و باز می‌شنوید:

..و روزی‌ها را مقدر کرد، برخی اندک و برخی فراوان. دسته‌ای در تنگی و دسته‌ای در زندگانی فراخ و آسان. قسمتی کرد به عدالت تا آن را که خواهد بیازماید در زندگانی آسان یا دشوار، و بیازماید سپاس و شکیبایی را در توان‌گر و نادار. با فراخی معیشت، مشقت فاقته‌ها را همراه کرد... (خطبه ۹۱)

إن مع العسر يسرا..

إن مع العسر يسرا.